

شورش سپاهیان هندوستان در ۱۵۰ سال پیش

در سپتامبر ۱۸۵۷، نخستین و گسترده ترین قیامی که تا آن زمان علیه یک امپراتوری استعماری غربی به راه افتاده بود در هندوستان سرکوب شد: شورش که سپاهیان، این سربازان بومی، بر ضد مافوق های بریتانیایی حاصل «ارزش ها» ی غربی شان بر پا کرده بودند. لندن با تحمل خسارات بسیار دریافت که هیچ نیرویی قادر نیست از پس بنیادگرایی های مذهبی که از اشغال خارجی ها تغذیه می کنند برآید. این درس نه آویزه گوش ایالات متحده قرار گرفت، نه اسرائیل؛ و نه حتا و شگفتا آقای آنتونی بلر.

از آغاز سده ۱۷، انگلستان روابط بازرگانی خود با هندوستان را از طریق کمپانی هند شرقی (۱) برقرار کرد. این مناسبات، در تمام طول سده بعد نیز، به موازات قهقرای امپراتوری مغول، هم چنان تحول یافت. کمپانی فوق، به منظور حفاظت از منافع تجاری و ژئوپلیتیک خود و حق بهره برداری از ذخائر معدنی، تصمیم گرفت از میان بومیان سربازگیری کند و سرزمین هایی را به تصرف خود در آورد.

نیات سیطره جویانه بریتانیا در منطقه با کسب قدرت گروه جدیدی از توری ها (محافظه کاران) در لندن، در پایان سده ۱۸، ابعاد تازه ای یافت. لرد ریچارد ولسلی، برادر ارشد دوک ولینگتن، پس از انتصاب به مقام فرمانداری کل، سیاست تهاجمی اش را فوروارد پالیسی («سیاست ترقی خواهانه») نام نهاد. آن را «پروژه ای برای بریتانیا در قرن جدید» می شمردند. لرد ولسلی با زبانی گویا می گفت که می خواهد برتری انگلستان بر کلیه رقبای اروپایی این کشور و به ویژه فرانسه را تامین کند و توصیه می کرد که با پیش دستی، رژیم های اسلامی مظنون به خصومت با برتری جویی روزافزون غرب را واژگون نمایند.

طبق معمول، در میان مطبوعات محافظه کار، صداهای بسیاری به نفع این رویکرد برخاست. در واقع، متحدان دست نشانده مسلمان که دست امپراتوری بریتانیا برای اداره امورشان را باز می گذاشتند، می توانستند پابرجا بمانند، اما حکومت هایی که ظن مخالفت آنان با پیش روی های تاج و تخت می رفت، از این پس تحمل شان جایز نبود.

بی تردید نخستین آماج پیش رو، یک دیکتاتور بود، سلطان مایسور Mysore (امروزه کارناتاکا)، به نام تیپو صاحب که خاندانش به قوه قهریه قدرت را غصب کرده بود. به گفته منابع نزدیک به دولت، فرمانروای یاد شده «دشمنی سنگ دل و بی رحم، متعصبی تسامح ناشناس و سخت سری خشمناک» بود که «تهدید به جهاد دمی از دهانش دور نمی شد». همچنین او را متهم می کردند که «حکمرانی ستمگر و ظالم».. و «معامله گری مزور» است.

ولسلی در سال ۱۷۹۸، برای اجرای ماموریت خود و جایگزینی سلطان مایسور با عروسک مورد حمایت غرب، وارد هندوستان شد. اما می بایست، در گام نخست، به سیاستی که قبلا برنامه ریزی شده و عاقبت آن معلوم بود، مشروعیت می بخشید. ولسلی کار را با بسیج نیروهای - نظامی، لاجستیک و به ویژه خطابی - خود آغاز کرد، چون قبولاندن یک جنگ پر هزینه و پرسش برانگیز به دیگران همیشه کار دشواری بوده است. تنها پس از گردآوری مجموعه ای از دلایل به ظاهر غیر قابل رد علیه دشمن بود که آنها توانستند ضد امپریالیست های غرغرو را که محفلی حول ادموند بورکه Edmund Burke به وجود آورده بودند به سکوت وادار کنند (۲).

یک پرونده پر نیرنگ برای مشروعیت بخشیدن به الحاق یک سرزمین

این چنین بود که ولسلی با متحدانش کارزار گسترده ای در تخریب تیپو صاحب به راه انداختند و او را به صورت یک دیو پلید و مهاجم مسلمان نشان دادند که قصد دارد امپراتوری بریتانیا را از نقشه هندوستان محو کند. به طبع، این اقدام تبلیغاتی، راه را

برای کشور گشایی سوداگرانه و استقرار یک رژیم سازگارتر گشود. همین امر باعث شد کشور گشایان به دیگران القا کنند که دارند این کشور را به اربابان مشروعش باز می گردانند، در صورتی که در حقیقت، آنها به تداوم سلطه سنگین غرب کمک می کردند.

انگلیسی ها کارشان را با خلع حکمرانان متعارض مسلمان شروع و با الحاق انعطاف پذیر ترین دولت های اسلامی ادامه دادند. در فوریه ۱۸۵۶، نیروهای امپراتوری وارد منطقه عواد (یا به قول بریتانیایی ها عود که در مرکز اوتار پرادش فعلی قرار دارد) شدند، به این بهانه که یکی از رهبران (نواب) مغول «به افراط فسق و فجور می کند». برای توجیه الحاق، چنان پرونده پر لاف و گزافی به پارلمان بریتانیا ارائه دادند که یکی از نمایندگان رسمی مرتبط با این عملیات، سند **Parliamentary Blue Book on Oudh** یا کتاب آبی پارلمان در باره عواد) را «خیال بافی رسمی» و «داستان سرایی گل و گلاب شرقی» توصیف کرد که به یک دلیل «ساده و ثابت» مردود است: ملت منکوب شده «رژیم مورد افترای نواب ها را به حکومت معتمد اما طمع کار کمپانی ترجیح می دهد». کمپانی انگلیسی هند شرقی، در آغاز سال ۱۸۵۷، بر تقریباً دو سوم شبه قاره هند چیرگی مستقیم داشت.

از طرف دیگر، بسیاری از نمایندگان بریتانیا نسبت به این سیاست موسوم به «ترقی خواهانه» روی مساعد نشان داده، قصد داشتند نه تنها قوانین و فنون خود را که ارزش های شان را نیز تحمیل کنند. بنابراین، کشور هندوستان علاوه بر وابستگی، گناهانش نیز آمرزیده خواهد شد. سنت های محلی که -گاه به حق- حساسیت های مسیحیان را جریحه دار می کرد ممنوع شدند. به عنوان مثال، سوزاندن زنان بیوه بر روی هیمه همسرشان ممنوع شد. یکی از مدیران کمپانی به نام چارلز گرانت - او تنها کسی نبود که فکر می کرد مشیت الهی بریتانیا را به هندوستان آورده تا اهداف کبیری را تحقق بخشد- می گوید: «آیا نبایستی به این نتیجه رسید که سرزمین های آسیایی مان فقط برای بهره برداری به ما اعطا نشده اند بلکه باید بتوانیم در میان ساکنان که تا مدتها در ظلمات زندگی می کردند نور حقیقت را بپراکنیم؟»

عهد مذهبی میسیونرها هراس مسلمانان را تشدید کرد، بر خصومت ورزی نسبت به حاکمیت بریتانیا افزود و برای جهادگران نیروی سیاسی هر چه گسترده تری فراهم کرد که مصمم بود به سلطه «کفار» پایان ببخشد. از طرف دیگر، وجود «دسیسه چینی های وهابی» برای مقاومت در برابر مسیحیان، اعتقادات انجیلیون (اوانژلیست ها) در باره ضرورت «حمله ای کوبنده» که بتواند از پس این «مسلمانان متعصب» برآید را راسخ تر کرد.

واکنش در برابر این تسلسل خزنده، در ۱۸۵۷، با شورش سپاهیان خود را نشان داد. در سپیده دم ۱۱ مه، در ۱۵۰ سال پیش، حکمران مغول بهادر شاه ظفر، مشغول اقامه نماز در شبستان مشرف به رودخانه یامونا بود که از دوردست بلند شدن توده ای از گرد و خاک را مشاهده کرد. لحظاتی بعد، علت آن را دریافت: ۳۰۰ تن سواره شرکت انگلیسی هند شرقی به سوی قصرش می شتافتند.

این سوار کاران هندی که در ارتش کمپانی به خدمت گرفته شده بودند، شب قبل، از مرآت (پادگان-شهری در اوتار پرادش) پس از برگرداندن سلاح های شان به سوی افسران بریتانیایی که بر آنها فرمان می رانند، حرکت کرده بودند (۳).

آنها به دهلی می رفتند تا از امپراتور تقاضا کنند شورش شان را مورد تایید قرار دهد. آنها پس از ورود به شهر دست به کشتار همه مسیحیان، مرد، زن و کودک که سر راه شان بود زدند و امپراتور پیر ۸۲ ساله را به عنوان فرمانده جدید خود برگزیدند. سپس، در محله چندنی چوک شاهراه اصلی دهلی توقف کرده از جمعیت پرسیدند: «برادران، آیا شما در کنار مومنان اید؟» مردان و زنان انگلیسی که اسلام آورده بودند و به تعداد شگفت انگیز زیادی در دهلی زندگی می کردند مورد عفو قرار گرفتند، اما هندی هایی که به مسیحیت گرویده بودند بلافاصله از دم تیغ گذشتند. در نامه ای که بعدها رهبران شورشی فرستادند چنین گفته می شود: «انگلیسی ها همه ادیان را از دور خارج می کنند (...). با توجه به این که آنها دشمنان مشترک [هندوها و مسلمان ها] هستند، همه ما باید متحد بشویم و آنها را قتل عام کنیم (...). فقط به این طریق است که زندگی و اعتقادات این دو جامعه نجات پیدا می کند».

این قیام خیلی زود گسترش یافت و به مهم ترین شورش ضد استعماری سده نوزده علیه یک امپراتوری اروپایی تبدیل شد. به گونه ای که از جمع ۱۳۹ هزار سپاهی ارتش بنگال، تنها ۷۷۹۶ سرباز به اربابان انگلیسی خود وفادار باقی ماندند. در خیلی از مناطق، مردم غیر نظامی با شورش فراگیرشان سپاهیان را مورد حمایت قرار دادند. اعمال شقاوت آمیزی از هر دو سو ارتکاب یافت.

شورش دلایل متعددی داشت و شکواییه های سیاسی و اقتصادی عمیقی را بازتاب می داد، با این حال صورت جنگ مذهبی به خود گرفت و به یک عمل دفاعی در برابر رسوخ شتابنده اندیشه های مسیحی میسیونرها در هندوستان تبدیل شد. این شورش در چارچوب کلی تر در راستای مبارزه برای رهایی از اشغال غربی ها قرار گرفت.

بیشتر سپاهیان هندو بودند. اما می توانیم تقارن هایی بین این شورش ها با قیام مسلمانان که امروزه در عراق و افغانستان مورد خصومت آمریکا قرار دارند بیابیم. در دهلی، پرچم جهاد بر فراز مسجد جامع به اهتزاز در آمد و بسیاری از مبارزان خود را مجاهد و جهادگر می نامیدند. در اواخر محاصره و با نابودی بخش عمده ای از سپاهیان، آنها حدود نیمی از نیروهای شورشی در مرکز جنبش یعنی دهلی را تشکیل می دادند و متعلق به هنگی بودند که سوگند خورده بود تا دم مرگ به مبارزه با کفار ادامه بدهد و دیگر غذا نخورد «زیرا کسی که قرار است بمیرد دیگر نیازی به خوراک ندارند».

محاصره، در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۷، با حمله نیروهای بریتانیا به شهر محصور به نقطه اوج خود رسید. آنها نه تنها سپاهیان شورشی و جهادگران که حتی شهروندان عادی پایتخت مغول را قتل عام کردند. تنها در یک محله به نام کوچه چله، ۱۴۰۰ شهروند غیر مسلح کشته شدند. افسر جوانی به نام ادوارد ویبارت در یادداشتی می نویسد: «دستور داده بودند که به همه شلیک کنیم. این یک جنایت آشکار بود (...). این اواخر، من شاهد صحنه های وحشتناک و خونین بسیاری بودم، ولی امیدوارم

هرگز چیزی نظیر آن چه که دیروز دیدم نبینم.» بازماندگان را به صحرا برده به حال خود رها کردند. دهلی در آن زمان با جمعیت نیم میلیونی خود شهر پر جنب و جوش و پیشرفته ای بود، اما به ویرانه تبدیل شد. خانواده امپراتور مغول به طور صلح آمیز خود را تسلیم کرد، اما از ۱۶ پسر امپراتور بیشترشان محاکمه و به دار آویخته شدند. سه تن از آنها پس از زمین گذاشتن سلاح و رخت از تن بر کندن در برابر اربابان جدید، تیرباران شدند. کاپیتان ویلیام هودسون، یک روز بعد، به خواهرش نوشت: «طی ۲۴ ساعت، اعضای اصلی خانواده تیمور تاتار در چنگ من افتادند. من سنگدل نیستم اما باید اعتراف کنم که حذف این تبهکاران از صحنه روزگار مرا دلشاد کرد.»

امپراتور اسیر محاکمه شد و او را ناروا به پشتیبانی از توطئه ای اسلامی علیه امپراتوری بریتانیا در ابعاد بین المللی متهم کردند که دامنه آن از مکه و ایران تا دژ سرخ (اقامت گاه امپراتور در دهلی) گسترده می شد. دادستان انگلیسی ترجیح داد این امر را نادیده بگیرد که شورش در آغاز در میان سپاهیان که بیشترشان هندو بودند دامن گسترده بود. او مدعی بود که «دسیسه مسلمانان و توطئه پیروان محمد عامل مصیبت عظیم ۱۸۵۷ بوده است.» این گفته ها مانند برخی اندیشه ها که محرک ماجراجویی های متاخر در خاور زمین هستند، دیدگاهی مسخره، مزوانه و ساده انگارانه از واقعیت را بازتاب می دهند: رهبران ترجیح می دهند کشتاری را که خود مسبب اش بودند به «فناتیسیم اسلامی» نسبت دهند به جای این که به بازبینی پیامدهای سیاست خارجی خود پردازند.

درس هایی برای آمریکا و اسرائیل

آموزش های قیام خونین ۱۸۵۷ بسیار واضح هستند. هیچ کس دوست ندارد یک ملت دیگر سرزمین اش را فتح، او را از خاکش محروم یا به فشار اسلحه وادار به پذیرفتن افکار بهتر نماید. بریتانیایی ها در ۱۸۵۷ چیزی را دریافتند که آمریکا و اسرائیل تازه دارند کشف می کنند: این که هیچ چیز به اندازه یک مداخله تهاجمی نمی تواند یک ملت را به سادگی رادیکالیزه یا اسلام معتدل را متزلزل کند. مگر تاریخ بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم غرب همیشه ارتباط تنگاتنگ و خطرناکی با یکدیگر نداشته

اند؟ عجیب اما مشخص است که بنیادگرایان سه دین توحیدی همیشه محتاج یکدیگر بوده اند تا به تعصبات و کینه توزی ها دامن بزنند. بارها پیش آمده که زهرپاشی یکی عامل محرک دیگری بوده است.

سرکوب خشونت بار شورش سپاهیان، در ۱۸۵۷، پاگردی بود در تاریخ امپریالیسم بریتانیا در هند. نشانی بود از پایان کار کمپانی انگلیسی هند شرقی و سلسله مغول، یعنی دو نیرویی که کشور را طی سه سده آخر شکل داده بودند. هنوز جنازه بهادر شاه ظفر در گور نامعلومی در برمه دفن نشده بود که ملکه ویکتوریا از لقب «امپراتور هندوستان» برای خود استقبال کرد. و به این ترتیب، عصر تازه ای از سلطه مستقیم امپراتوری بریتانیا بر هند آغاز شد.

از بسیاری لحاظ، میراث این دوران هنوز هم زنده است و ما می توانیم یک ارتباط مستقیم بین جهادگران ۱۸۵۷ و کسانی که امروز با آنها مواجهیم برقرار کنیم. به این ترتیب، برخی از علمای مسلمان، غرب و سنت های معتدل صوفیانه امپراتورهای مغول را که دست نشاندهان اشغالگران تلقی می کردند به دور انداختند و به ریشه های اسلامی «خالص» بازگشتند. در دئوبند (واقع در پاکستان امروزی) یک "مدرسه" (مکتب قرآنی) با الهام از وهابیت و بنیان های قرآنی تاسیس شد. ۱۴۰ سال بعد، در همین مدارس دئوبند بود که طالبان و واپس گرا ترین نظام اسلامی تاریخ معاصر پدید آمدند و القاعده نیز که افراطی ترین جنبش اسلامی شناخته شده است از آن بیرون آمد.

تاریخ مدام تکرار می شود: نه فقط غربی ها، همچنان به کمک نیروهای نظامی شان، رژیم های دست نشانده سر کار می آورند تا هدف های سیاسی شان را برآورده کنند، بلکه از آن نگران کننده تر، عدم تغییر رفتار روشنفکران به نفع این گونه اعمال است. علی رغم بیش از ۲۵ سال تلاش سرسختانه از سوی ادوارد سعید و مریدانش، شرق شناسی سبک قدیم با تمام پیش داوری هایش، با ساموئل هنتینگتن، برنارد لوئیس و چارلز کروث هامر همچنان به بقای خود ادامه می دهد. زیر قلم نومحافظه کاران، نگرش کهنه استعماری در باره ظالم منحن شرقی دوباره جان می گیرد و مانند

گذشته، جنگ طلبان آن را به مستمعان خوش باور، به نیت توجیه مقاصد امپریالیستی شان، القا می کنند.

غرب و شرق در رویارویی تازه و سختی درگیر شده اند. بین آنها شکافی پدید آمده که بعضی ها از آن به عنوان یک جنگ مذهبی یاد می کنند. به گمان آنها، عاملان سوء قصدهای انتحاری به نبردی دفاعی در برابر دشمنان مسیحی خود اقدام کرده اند و باز هم می بینیم که غیر نظامی های بی گناه کشتار می شوند. مانند گذشته، انجیلیون سیاسی غرب به راحتی در وجود مخالفان و دشمنان خود «ابلیس های مجسم» می بینند و با سادگی مقاومت مسلحانه در برابر تهاجم و اشغال را تجسم «شرارت ناب» می پندارند. بار دیگر کشورهای غربی، بی اعتنا به عواقب سیاست خارجی خود، ابراز نارضایی می کنند و در شگفت اند که چرا مورد حمله متعصبان ناآگاه - از دید آنها- قرار می گیرند. چه درسی از این شفاف تر: می توان در این جا کلام مشهور بورکه را تکرار کرد، آنهایی که از تاریخ درس نمی گیرند محکوم به تکرار آن هستند.

۱ (ن.ک). «بیداری هند»، *Manière de voir* شماره ۹۴، اوت و سپتامبر ۲۰۰۷

۲ (تئوریسین ضد انقلابی (۱۷۲۹-۱۷۹۷). نویسنده اثر کلاسیک «تأملاتی در باره انقلاب فرانسه». او در «اتاق کمون ها» نیز عضویت داشت و به افشای فساد کمپانی انگلیسی هند شرقی و سوء استفاده های وارن هاستینگز از قدرت در زمانی که عهده دار فرمانداری کل هندوستان بود پرداخت.

۳ (۸۵ نفر از آن جمع به اعمال شاقه محکوم شدند چون حاضر نشدن از فشنگ هایی که به چربی حیوانی آغشته بود استفاده کنند (به قولی چربی گاو که نزد هندوها مقدس است و به قولی دیگر چربی خوک که مسلمانان نجس می دانند).

برگرفته از لوموند دیپلماتیک

www.ayenda.org